

# جهش بی‌پروا به سوی اراده‌گرایی

## تأملی در فروپاشی پداگوژی

### صالح زمانی

تا به امروز بیش از صد عنوان واژگانی و ده‌ها عنوان مفهومی برای پداگوژی برشمرده شده است که نقطه اشتراک تقریبی همه آنها متمرکز بر «آموزش و روش‌های مرتبط با آن» است. در اینجا پداگوژی در معنای موسع آن و به عنوان روش‌های آموزش برشمرده خواهد شد. با این تعریف بنیادین مساله این است که فرآیند آموزش در مدرسه پس از ظهور جامعه شبکه‌ای و اندکی بعد از آن در پلتفرم‌های تعاملی و تفکر پلتفرمی چگونه خواهد شد؟ به تعبیری آیا پداگوژی مدرسه‌محور امکان تداوم، احیا و بازآفرینی ابزارها و روش‌هایش را دارد؟

این سوال از آن رو اهمیت دارد که قریب به نیم قرن است که ما شاهد هشدار نسبت به کاهش اثرگذاری مدرسه هستیم. در واقع از زمانی که برای اولین بار ایلچ از «جامعه مدرسه زده» یاد کرد تا به امروز همواره شاهد تلاش‌های نظری برای بازاندیشی در وضعیت مدرسه هستیم. او تلاش کرد تا نشان دهد که اولاً پداگوژی روشی متکثر در هر زمان و مکان است و ثانیاً یادگیری صرفاً در مدرسه اتفاق نمی‌افتد و باید آن را از انحصار مدرسه خارج کرد. در حقیقت یادگیری فرآیندی سیال و مرتبط با جهان ذهنی و فیزیکی و به تعبیر امروز پلتفرمی است که دانش‌آموز در آن زندگی می‌کند و اتفاقاً مدرسه نه تنها در تسهیل و نزدیک‌سازی جهان‌های ذهنی اقدامی نکرده است بلکه سبب بازتولید نابرابری نیز شده است. این وضعیت در شرایطی ما را از یک انتخاب (در ابتدا سوال این بود که به مدرسه برویم یا نرویم؟) به یک الزام (هم‌اکنون مساله این است که چرا باید به مدرسه برویم؟) هدایت کرده است که از ابتدای قرن حاضر شاهد شیوع فزاینده و سریع تکنولوژی‌های پلتفرمی نیز هستیم. بنابراین امروز در فصل انتخاب قرار نداریم بلکه در فصل الزام به پذیرش چرایی حضور در مدرسه هستیم.

بر این اساس سوال دیگری در ذهن شکل می‌گیرد که آیا پلتفرم‌های منطبق بر فضای تعاملی وب ۲ و همین‌طور سکوه‌های توسعه هوش مصنوعی و آواتارها و از همه مهم‌تر گسترش تفکر پلتفرمی به معنای رویکرد و

معرفتی مبتنی بر نوآوری در جهان کنونی می‌توانند ما را از مدرسه بی‌نیاز سازند؟ با اندکی تسامح، پاسخ اولیه این است که آری اما این پاسخ لزوماً به معنای «مرگ مدرسه» یا بی‌اثر نمودن آن نیست. در اینجا لازم است که از فضای اندیشه ایلچ فاصله بگیریم و پاسخ مساله را در نظریه «عاملیت و ساختار» بکاویم. اگرچه این دو مفهوم با ظهور عصر روشنگری در متون فلاسفه دیده شد اما از ابتدای قرن بیستم بود که ورود آن به نظریه اجتماعی در قامت دوتایی «فرهنگ و جامعه» شکل گرفت و هر چه به پیش آمدیم اهمیت آن در نظام‌های نظری مانند نظریه‌های چپ از یئسو و فردگرایی روش‌شناختی و پدیدارشناسی ازسوی دیگر بیش از پیش برجسته گردید تا جایی که توجه به فرد یا ساختار در اواخر قرن بیستم به سرمشقی اثرگذار در فضای نظریه‌های علوم اجتماعی اعم از جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، علوم سیاسی و اقتصاد تبدیل شد. بنابراین این دستگاه نظری الگوی مناسبی برای فهم وضعیت هستی‌شناختی پلتفرم و مدرسه است.

اگر الگوی نظری عاملیت و ساختار را به رسمیت بشناسیم آنگاه بهتر می‌توانیم به وضعیت و شرایط مدرسه بپردازیم. بر این اساس وجه معرفتی پلتفرم‌های دیجیتال یا همان تفکر پلتفرمی کاملاً منطبق بر آن چیزی طراحی شده است که ما آن را در علوم اجتماعی به عنوان «عاملیت» در نظر می‌آوریم که مربوط به حوزه‌های منعطف کنش است و وجه معرفتی مدرسه به گونه‌ای شکل گرفته است که کاملاً با «ساختار» در تعامل است. پلتفرم توانسته است تکنیک را به عاملیت گره بزند و نوعی تمدن و سبک زندگی جدید را به ارمغان آورد. پلتفرم، محل زیست سوژه و مروج حقیقی گفت‌وگو و تعامل دو سوژه و چند سوژه است، از این رو نیل به نوآوری در تفکر پلتفرمی بسیار دسترس‌پذیر است. فضای پلتفرمی جهان را در چارچوب «اکوسیستم» خلق محصول در نظر می‌آورد و همه مشارکت‌کنندگان در آن دارای موقعیتی حساس نسبت به زنجیره ارزش هستند. مفهوم اکوسیستم در فضای مفهومی کسب و کارهای جدید ارتباط گسترده‌ای با نظریه «میدان» بورديو دارد. از نگاه بورديو مدرسه بخشی از میدان اجتماعی است که همان عرصه کنشگری و پویایی است. از طرفی تفکر سیستمی مبتنی بر اکوسیستم بسیاری از چالش‌های نظریه میدان بورديو را پوشش داده است و نگاه بورديو نسبت به توزیع نابرابری در مدرسه را تا حد قابل‌توجهی ترمیم ساخته و بر این اساس مدرسه مبتنی بر تفکر پلتفرمی هم امکان بازتولید نابرابری را به حداقل می‌رساند و هم ویژگی‌های نظریه عمل بورديو را دارد. در تفکر پلتفرمی نقطه‌های تمایز بخش شامل ارزش‌ها، زبان، جنسیت، قومیت و نژاد رنگ می‌بازد و همین سازوکار سبب شکل‌گیری ماهیت جدیدی از سرمایه‌های فرهنگی مبتنی بر نوآوری می‌شود.

بدیهی است که فضای مدرسه متفاوت از سایر وجوه میدان اجتماعی است و مدرسه به تعبیر بورديو در عین عاملیت نمی‌تواند «ضرورت گرایي» تعلیم و تربیت را نادیده انگارد اما ناچاریم که این‌گونه در نظر آوریم که مدرسه مبتنی بر تفکر پلتفرمی باید تمرکزش را بر «اراده گرایي» حداکثری استوار سازد و زمینه‌های محدودیت‌ساز را به حداقل رساند. غالباً در این بحبوحه ساختار و عاملیت این موضوع مطرح می‌شود که تربیت و نسبت آن با حد و مرز مداخلات مدرسه چه وضعیتی پیدا خواهد کرد. به عبارتی مدرسه تا چه مرزی می‌تواند در مناسبات تربیتی دانش‌آموز پیشروی کند؟ این مرز کجا به پایان می‌رسد و تا چه اندازه می‌تواند پیشروی کند که به اراده آزاد دانش‌آموز لطمه نزند؟ همین‌طور این سوال اساسی را نیز باید جدی تلقی کرد که آیا تقویت اراده‌گرایی (عاملیت) منافی تربیت هنجاری و پداگوژی مرسوم است؟ ساخته و پرداخته کردن يك پاسخ بنیادین در مجال این نوشته نیست اما اگر بخواهیم به يك پاسخ فوری بسنده کنیم باید بگوییم که مدرسه در محاصره قرار دارد و توان و کارآمدی نظریه‌های علوم تربیتی برای مواجهه با منطق هستی‌شناسانه الگوریتم‌های دیجیتال به پایین‌ترین حد خود رسیده است. اثرگذاری تربیتی مدرسه به سطح ناچیزی رسیده است و پداگوژی مبتنی بر نظریه یادگیری دیگر اثربخشی دوران پیشاپلتفرم را ندارد و مدرسه اساساً به يك «آیین» و مناسک جمعی روزمره برای جامعه تبدیل شده است (مکانی صرفاً برای گذران اوقات). همین‌طور مرجعیت تربیت سیاسی، دینی، اطلاعاتی و اجتماعی از انقیاد مدرسه خارج شده و تلاش‌های نظری، نهادی، هنجاری دیگر پاسخگویی دانش‌آموز ساکن در اکوسیستم پلتفرمی نیست. از طرفی خانواده بیولوژیک در حال فروپاشی است و امکان بازتولید خود را ندارد و دانش‌آموز به سرعت در حال ساختن خانواده‌ای اجتماعی با همکاری و مشارکت پلتفرم‌هاست. در مقابل این فروپاشی پداگوژیک، پلتفرم نقش احیاگری را ایفا کرده است. پلتفرم‌ها به عنوان معرفتی بی‌مرز شناخته می‌شوند که هم روابط اجتماعی را می‌سازند (دوست‌یابی) و هم عرصه روابط اقتصادی را گسترش می‌دهند (برای مثال: بازار رمزارزها) و هم در جهان ذهنی (هوش مصنوعی) دانش‌آموز لانه کرده‌اند و هم بساط هرگونه توزیع نابرابر قدرت در مدرسه را برچیده‌اند. آنها با حذف رقابت‌جویی توانسته‌اند از کف (حداقلها) مهارت‌های هر دانش‌آموز نیز ظرفیت‌سازی کنند و حداقلها را به حداکثر شدن تشویق کنند. پلتفرم‌ها میدان جدیدی از مدرسه و کنشگران آن ایجاد کرده‌اند که مبتنی بر توانایی‌ها و ظرفیت‌های هر کدام تعریف شده است که همه در آن می‌توانند به اشتراک داده و اطلاعات بپردازند. آنها برخلاف مدرسه راه‌های متکثری را برای شکوفایی ذهن و ایده پیشنهاد می‌دهند و نسبت

چندانی با مسیریابی‌های جبری (برای مثال: پروژه هدایت تحصیلی) ندارند.

حال در برابر این تقابل چه باید کرد؟ تکلیف آموزش و پرورش در جهان امروز ما چیست؟ آیا ما می‌توانیم به مدرسه امیدوار باشیم؟ این سوال را باید به گونه‌ای دیگر پرسید و آنکه چگونه می‌توانیم برای انحطاط مدرسه یا آنچه ایلیچ از آن به عنوان «مرگ مدرسه» یاد می‌کند، فکری در نظر بیاوریم؟ نکته اساسی این است که مدرسه در برابر توسعه فناوری و رقابت الگوریتم‌های جدید باید به فکر توسعه میدان خود باشد. میدان تفکر پلتفرمی جز از طریق اشتراك ایده، یادگیری متقابل (دانش‌آموز و معلم)، توسعه فضای مشارکتی در توزیع قدرت (مدیریت چرخشی و دموکراتیک دانش‌آموزان) و بازتولید موقعیت‌های برابر برای همه کنشگران مدرسه (دانش‌آموز، معلم و والدین) محقق نمی‌شود. مدرسه می‌بایست از دنیای سرشار و بی‌پایان پیش‌فرض‌های تربیتی و ارزش‌های خودبسنده‌انگارانه فاصله بگیرد و فضای رسمی، عمودی و پداگوژی سلسله‌مراتبی را به اکوسیستم افقی و اراده‌گرای تعلیم و تربیت تبدیل نماید. در فرم اکوسیستمی مدرسه و در فضای مبتنی بر تفکر پلتفرمی، ابژه‌های قدرت و ساختار (مدیر، ناظم، معلم، دستورالعمل‌های آموزشی و تربیتی) رنگ می‌بازند و سوژه‌ها، فرهنگ‌ها و سرمایه‌های نمادین (خلاقیت، نوآوری و ارزش‌های بشری) پر رنگ می‌شوند. تنها یک راه برای نجات پداگوژی در مدرسه باقی مانده است و آن هم جهش بی‌پروا به سوی اراده‌گرایی است.

پژوهشگر علوم اجتماعی